

بازی «رای» و «صندوق» ۲

عباس عبدي

ایراد دیگری که به آن یادداشت گرفته شده، از لحن آن بود؛ اینکه چرا آن پاراگراف آخر را نوشته‌ام. در این پاراگراف آورده بودم که: «۲۸ خرداد نه فقط يك شکست راهبردي و حتي تشکيلاتي که يك شکست اخلاقي بزرگ نیز بود. تقلیل امر سیاست به کمپین‌هاي انتخاباتي و تکنیک‌هاي بازاریابي و جعل نظرسنجي و تبلیغات سطحي، شکستي بود که هیچگاه فراموش نخواهد شد.» همه کلمات دقیق انتخاب شده‌اند، ۲۸ خرداد يك شکست راهبردي بود زیرا نتیجه حاصل، مجموعه ادعاها و انتظارات يك جریان سياسي را به چالش کشید و بخش قابل توجهي از جبهه اصلاحات با تصمیم مذکور همراهي نکردند و اگر بگوئیم همراهي کردند و نتیجه همین است، برای این جبهه بسیار آبروريزي خواهد بود. باید کل فرآیند قبلي که منجر به این وضع شد را بازنگري کرد. اگر کسانی آنچه در ۲۸ خرداد رخ داد را يك امر عادي و حداکثر يك شکست عادي میدانند، دیگر جای بحثی با آنان نیست، برای چنین کسانی، شکست هیچگاه معنا ندارد، هر اتفاقي رخ دهد، پیروز هستند. اینجا محل جدا شدن از آنان است. متأسفانه بدترین نتیجه‌اي که می‌توانست نصیب نیروهاي طرفدار رای دادن در این جبهه شود در ۲۸ خرداد رخ داد. چنین شکستي را نمی‌توان با توجهات تاکتیکی و فني توضیح داد. اگر این شکست را راهبردي ندانیم معنایش این است که نه راهبرد را میدانیم چیست و نه درك درستي از مفهوم شکست داریم. راهبرد سياسي را تبدیل به «بازی صندوق و رای» کردن يك شکست است. صندوقی که پیش‌تر می‌توانست حتي تا اندازه‌اي بو و طعم اراده عمومي را از خود متصاعد کند، تبدیل به يك جعبه فاقد محتوا کردند. در این میان بزرگ‌ترین ضربه را مدعیان طرفداري از این صندوق به آن زدند، همچنان که بزرگ‌ترین لطمات را به انقلاب و اسلام کسانی می‌زنند که خود را طرفدار دوآتشه آن معرفی می‌کنند.

صندوق رای را کسانی بی‌محتوا کردند که زیر علم آن سینه می‌زنند. البته مردم به این سینه‌زنی توجهي نکردند و همچنان امیدی به تصاعد بو و عطر خود از آن در آینده دارند. این يك شکست تشکيلاتي هم بود. علل آن فراوان است.

شاید درست نباشد که تخلفات تشکيلاتي و اقدامات انفرادي افراد برخلاف مصوبات قبلي آن تشکيلات را برشمارم. جبهه‌اي که در نهایت با

انواع طرفندها دو بخش شدند چگونه می‌توانند زیر راهبرد یکسان حرکت کنند؟ متأسفانه خیلی از تخلفات برای دوستان عادی و متعارف شده است و آن را تخلف نمی‌دانند. البته این چندان ربطی هم به من ندارد چون مدت‌هاست که از این نوع تشکیلات بازی‌های بی‌سر و ته دور شده‌ام.

ولی مگر می‌شود چیزی را به نام اصلاحات انجام دهند و در برابرش سکوت کرد؟ تشکیلاتی که در معرفی نامزدها، در جلب نظر آنان برای نامزد شدن، در تعیین نامزد نهایی در ارتباط با نامزدها و تعیین ضوابط و... همگی دچار اغتشاشات رفتاری بود را چه باید نامید؟ حتی در حمایت از نامزد مورد نظر، فراتر از نظرات جمع و در قالب حمایت‌های فردی، گوی سبقت را از بی‌نظم‌ترین تشکیلات ربودند. در پایان هم چند گروه شدند و هرکدام به راه خود رفتند و برخی از تشکیلات خود نیز قهر کردند!!

باید خدا را شکر کنند که شورایی نگهبان به دادشان رسید، در غیر این صورت به‌طور قطع آنان که تصمیم‌گیر بودند، حتماً آقای لاریجانی را به عنوان نامزد جبهه معرفی می‌کردند! اینکه بسیاری از آنان سکوت می‌کنند و حرف نمی‌زنند دلیل آن نمی‌شود که همه باید سکوت کنند. بساط این‌گونه تشکیلات بازی را باید جمع کرد. اگر اصلاح‌طلبان نتوانستند اثر مثبتی بر امور و اصولگرایان بگذارند به جایش به لحاظ رفتار تشکیلاتی مقلد اصولگرایان شدند. همچنین امر سیاست را به کمپین انتخاباتی تقلیل داده و بازاریابی را بر مفهوم سیاست غلبه دادید و این چیز چندان پنهانی نیست، نپذیرفتن آن خیلی هنر می‌خواهد. کنشگران اصلی شما همین نگاه را داشتند و تا آخرین ساعات روز انتخابات نیز همچنان نگاه‌شان به کمپین خیره مانده بود. ولی آنچه بیش از هر چیز دیگری دوستان را ناراحت کرده کلمه شکست اخلاقی است.

واقعاً باعث تأسف است. اگر کسی این انتخابات را شکست اخلاقی نداند، به معنای آن است که اتفاقات رخ داده در آن را غیر اخلاقی نمی‌داند، در این صورت جای بحثی باقی نمی‌ماند، زیرا نشان می‌دهد که فاصله‌ها نه فقط در حوزه سیاست و فهم جامعه و معنای تشکیلات، بلکه در حوزه اخلاقی نیز زیاد شده است. انجام نظرسنجی (گفته می‌شود با تصمیم و هزینه شخصی بوده!!) و خط دادن به يك جمع براساس نتایج مخدوش آن، درحالی‌که هیچ نیازی به آن نبوده از دو حال خارج نیست. یا آگاهانه چنین برنامه‌ای ترتیب داده شده تا دیگر اعضای تشکیلات را به نوع شرکت مورد نظر خود همراه و موافق کنند؛ یا از روی ناآگاهی و فقدان کارشناسی چنین کاری شده است.

من گمان می‌کردم که نوع اول است. در واقع امتیازی بود که می‌شد

برای دوستان قائل شد، درحالی‌که اکنون می‌گویند، نه چنین چیزی نیست، بلکه این نظرسنجی اشکال داشته است. این وجه ماجرا به لحاظ اخلاقی بدتر است، زیرا افرادی به خود حق داده‌اند در موضوعی تصمیم بگیرند که فاقد صلاحیت کارشناسی بوده‌اند. در این صورت می‌توان نتیجه گرفت که قطعاً مشابه این رفتار را در امور دیگر هم داشته‌اند و این کار به لحاظ اخلاقی به مراتب بدتر از جعل نظرسنجی است. البته هنگامی که مخدوش بودن آن نظرسنجی آشکار شد، مدعی شدند که مبنای تصمیم‌گیری قرار نگرفت و از دستور خارج شد. ولی موتور و انگیزه‌های آن گرایشی که دنبال درآوردن چنان نتایجی بود همچنان روشن بود و کار می‌کرد. فارغ از امور غیر اخلاقی در تصمیمات تشکیلاتی، اقدامات مربوط به ساعات پایانی انتخابات نمونه دیگری از این بی‌اخلاقی عجیب است.

آنگاه که سه ساعت مانده به نیمه‌شب پایان رای‌گیری، جنبش توییت‌ری و مجازی راه انداختند که دور دوم قطعی است، اگر یک همت دیگری کنید در همین دور اول کار تمام است!! این حرف را برای شورای شهر تهران هم می‌گفتند درحالی‌که نفر اول لیست آنان چند ده هزار رای ناقابل بیشتر نیاورده بود و برخی محاسبات نشان می‌داد که کل آرای جبهه‌ای آنان در کف لیست، فقط چند هزار رای بود ولی تبلیغ می‌کردند که بیش از نیمی از اعضای ما انتخاب شده‌اند!! من نمی‌دانم این رفتار را چه چیزی جز شکست اخلاقی باید نامید؟

بدترین رفتارها را در ضدیت با موسسه ایسپا انجام دادند و در جلسات خصوصی آنان را متهم به مدیریت یا تحت نظر امنیتی‌ها بودن کردند و حتی آشکارا نوشتند که «وقتی در نهاد بالادستی و قانونی کشور، در این انتخابات مهندسی می‌شود، لذا فرضیه دخالت غیرمستقیم در نظرسنجی‌ها، فرضیه‌ای بی‌ربطی نیست. با توجه به نکات فوق برای راستی‌آزمایی نظرسنجی‌ها لازم است نامزدها و خصوصاً جبهه اصلاحات مستقلاً دست به پیمایش بزنند.»!! موسسه‌ای که در آن زمان استقلال داشت و تعدادی از جوانان زحمتکش و دقیق و با حداقل درآمد آن را اداره می‌کردند، فقط به این علت که ملزم به اصول علمی بود و نتایجش باب طبع آقایان نبود، تحت اتهام کسانی قرار گرفت که باید بیش از دیگران با اصول علمی و قواعد حرفه‌ای آشنا باشند و بیش از دیگران باید شان این اصول و قواعد را رعایت کنند. اگر این شکست اخلاقی نیست، پس به چه چیزی باید شکست اخلاقی گفت؟

این رفتار نشان داد که دوستان آب‌گیرشان نمی‌آید، و الا شناگران قابلی هستند. در گذشته چون نظرسنجی‌ها به نفع آنان بود آن را تخطئه نکردند، به محض آنکه واقعیت برخلاف تصورشان شد، آن را نه تنها تخطئه کردند، بلکه اتهام امنیتی هم به آن زدند. نقد سوم به

یادداشت بنده، محتوایی بود. خلاصه این است که چرا جبهه اصلاحات نباید درباره مساله مهم برجام اظهار نظر کند؟ هنگامی که می‌گویم دوستان حوصله شنیدن حرف‌های دیگران را ندارند، همین يك شاهد كافي است. اول اینکه در متن بنده معلوم است که منظورم نفي اظهار نظر درباره برجام نبود، بلکه درباره همه مسائل بود ولي چون درباره برجام موضع گرفتند، همین را ذکر کردم. به علاوه توضیح دادم که خودم و خیل‌های دیگر در این باره حرف زده‌ایم و نوشته‌ایم و خیلی هم خوب است، همه اشخاص حقیقی همچنین کنند، ولي جبهه اصلاحات به صفت جایگاه حقوقی، اول باید حساب خود را با شکست ۲۸ خرداد روشن کند و پیش از آن نمی‌توان به مسائل دیگر پرداخت. در حقیقت این جبهه يك شخصیت حقوقی و وظیفه‌ای برای راهبري برنامه‌های اصلاحات داشته است و اگر اعتبار آن در کلیت خود مخدوش شده است ابتدا باید این اعتبار را احیا کند و زدن حرف‌های حتی درست و البته تکراری در موضوعی چون برجام نه ضرورت یا فوریت و اثرگذاری دارد و نه می‌تواند موجب به حاشیه رفتن شکست ۲۸ خرداد و مسوولیت عواقب آن شود.

به علاوه اگر این موضع‌گیری برای اثرگذاری است در این صورت کسی برای نظرات و مواضع این جبهه با وضع کنونی حسابی باز نمی‌کند، ولي اگر برای ثبت در تاریخ است که پیش‌تر ده‌ها بار گفته‌اید و این یکی هم چیزی بر آنها نمی‌افزاید. دوستان یاد گرفته‌اند که شکست‌ها را به گردن دیگران بیندازند و همچنان به همان راه قبلی ادامه دهند. این‌بار دیگر چنین رفتاری شدنی نیست. اتلاف وقت بیهوده است. آن بیانیه فاقد معنا و اثرگذاری بود. کسی هم برای آن تره خرد نکرد. مردمی که به دعوت آنان در انتخابات پاسخ منفي دادند، به طریق اولی به این بیانیه‌ها نیز بی‌اعتنا هستند.

دور یکدیگر نشستن و تحلیلهای تکراری و غیر راهگشا دادن دردی را دوا نمی‌کند. باید تغییرات اساسی در راهبردها، تشکیلات و افراد داده شود. معلوم شود چه کسانی چنین راهبردی را در آستین اصلاح‌طلبان گذاشتند و همچنان متولی حفظ آن در این آستین هستند. هر چند در گذشته چشم امید بسیاری به جوانان اصلاح‌طلب بود، ولي در سال‌های گذشته آنان را نیز دچار رخوت کردند و معلوم نیست که آیا منابع كافي برای بازسازی این جبهه وجود دارد یا خیر؟ پایان